

باشد) چنین می فرماید چونکه من اورا بقصدِ اینکه طوائف از حضورش مغلوب شوند بدستِ راستش گرفتم پس کمرگاهِ ملوک را حل کرده درهای دو مصراعی را پیشِ رویش مفتوح خواهم کرد که دروازه‌ها بسته نگردند * و موافقِ این قول پس کی خسرو قبائلِ بسیار را از سمتِ هند تا بسرحدِ دورِ مصر مطیع فرمانِ خود ساخته پس در بارهٔ وی باز پیش فرموده * من اورا بصدق بظهور آورده تمامی راه‌هایش را راست می گردانم او شهر مرا بنا خواهد کرد و اسیرانم را نه بقیامت و نه بمرگ آزاد خواهم نمود گفتهٔ خداوند لشکرها همین است * و بدرستی موافقِ این قول کی خسرو بابل را فتح نموده اسیرانِ بنی اسرائیل را بی فدیة و بها آزاد کرد و چنانچه عزرا از الهامِ خدا در ابتدای کتابش مرقوم ساخته است مطابقِ ذیل فرمانی را صادر گردانید یعنی * در سالِ اوّل سلطنتِ کوروشِ مَلِکِ فارسِ بخصوصِ تکمیلِ کلامِ خداوند از دهانِ یرمیاہ خداوند روحِ کوروشِ مَلِکِ فارس را برانگیزانید تا آنکه در تمامی ممالکِ خود فرمانی صادر کرده بدین مضمون در کتاب نوشته شود (۲) که کوروشِ مَلِکِ فارس چنین میفرماید که خداوند خدای آسمانها تمامی ممالکِ زمین را بمن داده است و او مرا مأمور ساخته که بجهتِ او خانه را به اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم (۳) از شما در تمامی قوم او کیست که خدایش با او باشد تا بر اورشلیم که در یهودا است برآید و برای خداوند خدای اسرائیل آنچه خدائی که در اورشلیم است خانه بنا نمائید (۴) و هر کسی که از تمامی مکانهایی که در آن ساکن بوده باقی میماند مردمانِ آن مکانها اورا بنقره و طلا و امتعه و دواب اعانت نمایند سوايِ هدیهائی که به ارادت داده میشود بجهتِ خانهٔ خدا که در اورشلیم است * پس موافقِ فرمایشِ مذکور جمعیتِ بسیار از یهودیان از بابل رها شده و باورشليم رفته بنای هیکل و شهر خودشان را نمودند * و فتحِ نخستینِ بابل چنین بوده است و الهاماتِ نبوی در بابِ آن کیفیات بدین طریق وقوع ورزید * و در بارهٔ شهرِ مذکور

باز فرموده که هیچ کس از وی عبثاً بر نخواهد گشت و بدان که دیوارهای قلعه بابل بلاشبیه بلندترین و قائمترین حصارها بوده که بنی آدم بنا کرده باشد و چنین عظیم و مستحکم بنا شده بود که گرفتنش همه اوقات محال و غیر ممکن و هرگاه مردمان اعتبار و اعتماد بقلعه توانستند بکنند پس حصار بابل همان بوده است که ظاهراً تا ابدالآباد ایستاده و هرگز مستخر نمیگردید و لیکن چنانچه مذکور شده کئی خسرو و یی را فتح نموده اما حصارش را خراب نکرد بلکه با استواری و بزرگواری خود بجانشینش تسلیم گردانید * و مدتی گذشته پس در سلطنت دارا اهل بابل طغیان ورزیده و تدارک محاصره را دیدند پس با تمامی قدرت و قوت ایرانیان باز در اراده جنگ عزیمت کردند و چون عزم تمام داشتند که هرگز شهر را تسلیم نکنند پس بنا بر این که قحطی بر ایشان غالب نیاید پس این مصلحت بی رحم را دیدند که همه زنان را مگر مادر و یکی دیگر که بیشتر محبوب باشد در هر خانه بجهت پختن نان نگاه بدارند پس بغیر از این دو نفر تمامی مؤنث دیگر را جمع کرده خفه نمودند و این احوالات موافق قول الهامی افتاده که در باره بابل فرموده که * * این دو یعنی بی اولادی و بیوهگی بناگهان در یک روز بتو مستولی خواهند شد و باوجود کثرت سحرهایت و افراط زیادتى جادوگریهایت بشدت تمام بر تو استیلا خواهند یافت زیرا که بشرارت خود تکیه نموده گفتی که مرا کسی نخواهد دید حکمت تو و علم تو ترا گمراه نموده است که در دل خود گفتی که منم و غیر از من دیگری نیست * و عساکر ایران باز بقصد بابل برآمده و وی را محاصره ساخته لیکن در مدت بیست ماه شهر مذکور را با زور و حيله مستخر نساخته تا اینکه یکی از امیران دارا خود را مجروح کرده و گوش و بینیش را بریده پس بدروازه بابل گریخته و از ظلم پادشاه خود شکایت نمود که اهل بابل او را بتوی شهر آوردند و بجهت

زخمهای مزبور بوی اعتماد کرده و منصب باو داده پس امیر مسطور با قسور
شهر بیرون ریخته افواج چند از ایرانیان گشته که آخر الامر اهل شهر اورا
امیر حصار ساختند پس باین واقعات عساکر دارا هجوم آورده امیر مزبور
فی الفور که باب دروازه را کشود پس لشکر ایران داخل شدند و بجهت حیل
مذکور شهر مزبور مفتوح گردید * عبثاً برنگشتند * و اسکندر ذوالقرنین بابل را
بار سیمین مستخر ساخت چون حاکمش از طرف دولت ایران شهر را بی
جنگ به اسکندر تسلیم نمود که آن جناب با لشکر خود بطریق نظام داخل
شد که بار دیگر موافق قول الهامی شهر مزبور از مردمان نظام و جنگی پر
گردید * و بعد از آن ایام پس آنتگنس و دمتریوس و آنتیوکس بزرگ که
پادشاهان یونانی باشند در پی یکدیگر بابل را مستخر کردند و دولت ایران نیز
بعد از آن ویرا گرفت و فی الواقع هر که آن شهر را قصد نمود عبثاً برنگشت * و در
خراب شدن بابل پس هر مرتبه ویرانه گیش قولی از الهامات را بوقوع رسانید که
کی خسرو شهر مذکور را اولاً فتح نموده و او از منصب دار السلطنه بودن بدرجه
خراج دهی افتاد و موافق این احوال در قول الهامی نبوی فرموده که ای دختر
باکره بابل فرود آمده بر خاک بنشین و ای دختر گلدانیان بر زمین بنشین که
سریر نیست * و اهل بابل چنانچه مذکور شده با دارا یاغی گشته پس آن پادشاه
شهر را گرفته نصف سردیوار قلعه را پایین انداخت و دروازه هارا خراب کرد
بنا بر این که اهل بابل دیگر طغیان نوزند * و جانشین دارا در سمت یونان
شکست خورده پس در وقت مراجعت بت خانها و خزائن بابل غارت
کرده که محض بتهای طلایش بمبلغ چهل گزور تومان می ارزید و آن قول
وقوع یافت یعنی بیل بابلی را باز دیده نموده آنچه بلعیده است از دهانش
بیرون خواهم کشید (بلی) بتهای محکوک بابل را باز دید خواهم نمود * و اسکندر
ذوالقرنین قصد کرد که بابل را با بزرگواری و جلال پیشینش آباد گرداند تا
اینکه دار السلطنه عموم زمین باشد و لیکن در حالتی که بت خانه بیل را

تعمیر میکرد و بندهای کنار فرات نیز تعمیرکاری مینمود پس این فتح کنندگان
 ممالک در ابتدای اعمال بابل و در حالت ارتفاع مدارج قدرت و در کوهت
 سن خود رحلت نمود و قول دیگر وقوع یافت یعنی که جهت دردش روغن
 بلسان را بگیرد محتمل است که شفا یابد * و بعد از آیام اسکندر پس بابل
 و بلادش از جهت ظالمان و غارت کنندهگان متصل زمان بزمان خراب شد که
 فی الواقع این قول وقوع یافت یعنی * این انتقام خداوند است از آن انتقام
 بگیرد بنهجي که عمل نموده است بآن عمل نمائید * وای بر ایشان
 زیرا که روز ایشان و زمان بازدید ایشان آمده است * آواز فراریان و فارغ
 شدهگان از زمین بابل مسموع است که تا انتقام خداوند خدای ما و انتقام
 هیکلش را در صیون اخبار نمایند * و بدرستی واقعات تفصیلاً موافق آیات
 مذکوره اتفاق افتاده و دیگر شهرهای چند خصوصاً سلوکیه در آن سمت بنا
 گشته پس شهر بزرگ مسطور در مدت طولانی متروک گردید و آخر الامر این
 قول وقوع یافت یعنی * من [که خداوندم] بپادشاه بابل و بقومش و بولایت
 کلدانیان مکافات گناه ایشان را خواهم آورد و آنرا بخرابیهای دائمی مبدل
 خواهم ساخت * و موافق این اقوال پس زمین کلدانیان دائماً ویران گردیده
 چون زمانهای بسیار تالان و غارت شده پس فضیلت کلدانیان آخر الامر
 ناپدید گشته و زمین ایشان چنانکه الحال مانده است ویرانه شد و مسافری
 که از آن بلاد در تاریخ نه صد و هشتاد و دویم هجری عبور کرده نقل نموده
 که در آن آیام زمین آن قدر خشک و شوره زار بود که زراعت نمیتوان کرد
 و تمامی مسافران این آیام آن بلاد را بهمین طریق بیان میکنند * و موافق
 قول الهامی پس زمین بابل پاروب کرده و خالی شده تا زمین خشک
 صحرا و بیابان گشته است پس از یک جانب نزد خرابیهای شهر اویس
 محال از هر طرف بیابان ریگزار و بی حاصل مینماید مگر اینجا و آنجا
 قدری خار و گیاه درشت روئیده و از جانب دیگر بابل ما بین بصره و بغداد

در هر دو کنار دجله صحراي بي حاصل واقع شده و عدم زراعت صورت بي حاصلی و سوخته‌گی و وحشی بودن این بلاد را مینماید پس این احوالات بر عکس حالات قدیمش آمده که در آن بلاد وسیع و مسطح بغیر از قلبی از گله‌های شتران و درختان چند کوچک چیزی منظور نشده بلکه تمامی این مجال يك صحراي بزرگ شده که از بغداد تا به حله رسیده و لیکن از جهت کثرت قنوات که پیشترها آن زمین را آب میداد هر چند الحال خشک و بي مصرف گشته معلوم است که در زمان پیشین آن بلاد عکس حالت الان بوده است و کثرت تلها که پارچه‌های خشت دارند از هر طرف بنظر می‌آیند پس اینها علامتی از ساکنان قدیم میباشد لیکن در این ایام بغیر از قبیلۀ عرب ساکنی ندارد بلکه بیابان بی‌راه در نظر می‌نماید * و فراوانی زمین مذکور بآمره تمام شده چنانچه به جاروب هلاکت جاروب گشته و تمامی زمین در حوالی بابل يك صحراي ویران و غم‌انگیز شده که جای قابل سکونی در این مسافت طولانی بنظر نیآمده و موافق قول الهامی زمین بابل بی ساکن و ویران شده لیکن اعراب از آن بلاد عبور کرده و هر کرا در آن بیابان ملاقات میکنند اورا دشمن دانسته می‌جنگند و جانوران وحشی الان در زمین کلدانیان ساکن گردیده اند ولیکن از ایتها هر چند شیر باشد مسافر نمی‌ترسد چنانچه از اعراب وحشی این بیابان می‌ترسد چون بسیار از اوقات از جهت قبائل مذکور از آن بلاد بآمره تردد قطع میشود * و نقلها که در خصوص فراوانی زمین بابل مرقوم شده که بعضی از اوقات خرمن تا بدویست و یا سیصد مقابل تخم میشد پس این احوالات عکس حالت الانی می‌باشد و گواهی میدهد بویرانگی عجیب که بر این بلاد واقع شده است و از قنوات و نهرا که آن زمین را آب داده الحال بغیر از علامت کنارش چیزی نمانده است و يك مسافر که پیاده از آن سمت عبور مینمود پس در يك روز از چهل نهر قدیم و خشک میگذشت و او نقل کرده که خاک آن بلاد گل سخت به ریک

آمیخته است که وقت ظهر از تابش آفتاب خیلی گرم میگردد و مقامی
 در آنجا منجمان اولاً کسوف و خسوف را استخراج کردند و گردش ستارهگان
 سیاره را بحساب آوردند حالا متوطنین آن بلاد چنانچه اهل کشتی با قبله
 نما کشتی را براه برند آنها هم با ستارهگان راه خودشان را در صحرائی کلدیه
 مییابند و در مکانی که پیشترها زراعت بمرتبہ کمال میرسید یعنی چنانکه
 مرقوم گشته محصولات غله اکثر اوقات دو بیست مقابل تخم میداد پس الان
 همان بلاد بیابان وسیع و بی زراعت گشته و موافق قول مقدس فی الواقع *
 از بابل کارنده و داس گیر در زمان درورا استیصال نمودند * و جایی که
 انبارها و خزائن فراوان بوده و سال بسال تازه و زیاد میگردد پس پاروب کنندگان
 ایشان را پاروب کرده اند و غارت کنندگان ایشان را غارت نموده اند تا آنکه
 زمین را خالی گردانیده و نیز در جایی که بازرگان در سایه درخت بلند
 خرما زمین هارا از کثرت نهرها شاد آب میکردند پس الان مسافر گردش کننده
 چیزی را مگر خار بیابان نمی بینند و از حرارت آفتاب و زمین پناهی نمی
 یابد و در بلادی که از شهر تا شهر تردد خیلی بسیار بوده است الان همان
 مکان خاموش و متروک گشته و چنانچه فرموده شهرهای کلدیه ویران گردیده
 به جایهایی که کسی در آنجا سکون نداشته و نه بنی آدم از آنجا عبور میکند مبدل
 شدند * و در باب خراب شدن بابل بزرگ چنانچه در قول الهامی اعلام
 گردید و مرتبه بمرتبہ واقع شد بدانکه تخمیناً ابتدای تاریخ مسیحی حصه
 کوچک از شهر مسطور مسکون مانده و اکثرش لم یزرع گشته بود پس از آن
 ایام آبادیش کم کم شده چنانچه شهر سلوکیه ترقی نموده که در صد ساله
 دویمین تاریخ مزبور از شهر بابل بغیر از دیوارهایش چیزی نماند پس بمرور
 ایام بیابانی گردید و در صد ساله چهارمین تاریخ مسیحی دیوارهای قلعه اش
 تعمیر شده و جانوران وحشی در میانش انداخته بودند پس بابل برای
 پادشاهان ایران شکارگاهی گردید * و بطریق مذکور پس نام و بقیه بابل

منقرض شده از آن ایام در مدت زمانهای بسیار در تواریخ چیزی مرقوم نشده که چه طور دیوارهای آن شهرها رو بخرابی آورده پس بابل مدت طولانی در دست تصرف خلفای عرب بوده و شهادت بسیار واقع شده که هر کیفیت ویران شدنش موافق قول الهامی افتاده چون تاریخ نویسان قدیم در خصوص محاصره و مستخر کردن شهر مزبور بواسطت کئی خسرو گواهی اشکار داده که قول الهامی را تصدیق میکند پس همچنین مسافران این ایام وقوع یافتن قول مقدس را در خصوص ویرانگی دائمی بابل شهادت داده اند چنانچه از خود محل بابل بطریق کامل آشکار شده و وقوع یافتن هر قول الهامی نسبت به آن شهر پرهویدا گشته که فی الحقیقه آن تحقیقات جای ایراد را نگذاشته و دیگر دلیل آوردن در این خصوص ضرور نیست * و هر چند ویران شدن بابل با وجود آن بزرگواری در عقل انسانی محال مینمود لیکن فی الواقع حالات الانیث در قول الهامی پیش اعلام گشته و در این باب از کثرت پیش گویات الهامات معلوم است که بعضی را در این جمله بیان توان نمود * بدانی که بابل موافق اقوال مذکور بالکل ویران گشته بلکه تلّهای خرابها دیده و بروی زمین منقرض شده و تا بمرتبه قبر پایین آورده و پایمال و بی ساکن گردیده و بنیادهایش افتاده و دیوارهایش بالمره شکسته و پایین انداخته و عمارات و قصرهای اعلیٰ ترینش از سنگها فرو غلطیده پس این شهر زرین تمام گشته که فرش و لحافش مانند مرده کرم باشد و دیگر موافق قول الهامی * * * اعراب در آنجا خیمه نخواهد زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید نهایت گربه‌های دشتی در آنجا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوم میشوم پر خواهند بود و در آنجا بچه‌گان شتر مرغ ساکن و غولان در آنجا رقص کنان خواهند شد * * و دیگر فرموده که * آنرا میراث خاریشتها و تالابها میسازم بلکه خداوند لشکرها میفرماید که آنرا به جاروب هلاکت خواهم روفت * * و هر کسی که از بابل گذر مینماید متحیر شده نظر بهمه‌گی

اشعیاء و یرمیاہ پیغمبر وقوع یافته است که * بابل هرگز آباد نخواهد شد و دیگر که عرب در آنجا خیمه نخواهد زد بلکه ویرانی ابدی خواهد گردید * و عثمانیان و بنی اسرائیل و اعراب همه بابل را حقیر می‌شمارند و فی الواقع این دارالسلطنت بی ساکن گشته دیگر آباد نشد بلکه بالکل ویران خواهد ماند * و مادامی که در باب عمون پیش اعلام شده چنانکه مذکور است که * طویله شتران و جای خوابیدن گله‌ها شده * و در باره سمت فلسطی از الهام پروردگار اعلام گشته که * جای خانهای شبانان و چرانیدن گله‌ها گردیده * و اما ویرانه‌گی بنهایت تمام بر بابل رسیده حتی عرب صحرا در آنجا خیمه نزده و شبانی آغلی را نساخته بلکه گردش کنان آن بلاد از بیم جانور وحشی و غول از بود و باش شب در میان خرابه‌های مذکور مخوف بوده و هرچند يك نفر مسافر شبش نفر عرب سلاح پوش همراه داشته لیکن اینها نگذاشتند که او تا بوقت شب در آنجا بماند باوجود اینکه ماه روشنائی داشت چون از غول و دیو ترسیدند * پس بدرستی آن قول وقوع یافته یعنی که در آنجا اعراب خیمه نخواهد زد و شبانان در آنجا نخواهند خوابانید * و اما در آنجا گریهای دشتی خواهند خوابید و خانهای ایشان از بوم میشوم پر خواهد بود و در آنجا بچهای شتر مرغ ساکن و غولان در آنجا رقص کنان خواهند شد * و موافق این اقوال پس در بعضی جای آن خرابها غارهای جانوران وحشی شده که از آن جمله خارپشت و شب پره و بوم و غیره در آنجا سکنی گرفته اند و سوراخ غار که بر بالای ایشان پیشتر اوطاقهای شاهانه بوده الان پناه‌گاه شغالان و جانوران درنده دیگر میباشند و در دهن این غارها استخوان و لاشه حیوانات بسیار بوده و بوی گندیده که از اکثر این غارها بیرون می‌آید مسافرا میترساند که داخل غار شوند چون شیر و کفتار و شغال و جانوران دیگر در مغارها و خرابها بسیار شده فی الواقع موافق قول الهامی حیوانات وحشی و خانهای ویرانه بابل غریب مینمایند * و دیگر در قول

مقدس فرموده * دریا بر بابل برآمده به کثرت امواجش مستور شده است * و موافق این پس بند کنار مغرب فرات که پیشترها بلند ساخته بودند الان علامتی نداشته بلکه رودخانه از آن طرف بی امتناع سیلاب کرده که خود خرابها با بند مذکور بالمره محو گشته که آن محل الان لجن گردیده و از هیچ طریق نشانی و یا علامتی از معموریت قدیم ندارد و مسافری گفته بعضی جا از مقام بابل آبهای ایستاده و لجنها بوده و دیگر که مدت مدیدی بعد از سیلاب کردن فرات حصه بزرگ از این هامون مانند لجن شده و مسافر دیگر گفته که در سیلاب فرات پس بسیاری از خرابهای بابل سیلاب ممتنع العتور گشته چون گودها بعضی لجن و در بعضی آب ایستاده پس مادامی که بابل بدین طریق از جهت کثرت موجها مستور شده و آبها بروی برآمده پس برعکس این حالت خرابهای بلند خشک مانده و چون اکثر فصول سال فرات سیلاب نمی نماید پس نیز فی الواقع بابل بیابانی و زمین خشک و صحرائی ویرانه میباشد که موافق قول الهامی * بار دیگر مسکون نشده بلکه بالمره ویران خواهد ماند * و در باب بیل که بت بزرگ بابل باشد پس در قول الهامی فرموده که * معبود بیل نام خمیده و بیل بابلی را باز دیده نموده آنچه بلعیده است از دهانش بیرون خواهم کشید و طوائف بار دیگر بآن روانه نخواهند شد * و بدانکه بت خانه بیل عمارت خیلی بزرگ بوده که گویا اولاً نمرود بنا ساخته و الان بلندترین خرابات بابل بوده که اعراب او را برج نمرود میخوانند و هر چند عمارت مذکور بت خانه بزرگوارترین دنیا بوده الحال تل ویرانی که بر سرش خرابه خشتکاری و سوخته شده هست که گویا بجهت برق احتراق یافته است و باین احوالات قول الهامی موافق آمده چون در این خصوص فرموده که * * دستم را بر تو دراز خواهم نمود و ترا از صخره ها غلطانیده بکوه سوخته مبدل خواهم ساخت * و بسر تل مزبور پارچه های بزرگ و بی ترکیب از خشتکاری بی نظام بر هم

افتاده سخت و شیشه‌نما گردیده که بعضی این پارچها تخمیناً سه زرع و نیم بلندی و هفت زرع گردی داشته و چون این خشتکاریها بحال خود مانده پس گویا از آتش بلکه بجهت برقی سوخته باشد * و دیگر فرموده که * از تو سنگ زاویه و سنگ بنیان نخواهند گرفتت زیرا که خداوند میفرماید که ویرانی‌های ابدی خواهی شد * و مادامی که آجر دیوار قلعه و عمارات شهر مذکور از جهت معموریت دیگر برداشته شده لیکن خشتکاری مذکور مانده چون این قدر بهم سخت چسبیده که مگر بشکستگی جدا نمیشود و دیگر سنگ بنیان عمارات مذکوره در زیر این تل خرابها پنهان گردیده است و در قول مقدس فرموده که * بابل از آنجا باید برداشته شود * فی الواقع در اکثر مکانش چیزی مانده و اما در خصوص کوه سوخته که خرابه چندین عظیم میباشد که شهری از آن میتوان بنا کرد لیکن از آن ویرانه بزرگ مردمان سنگرا بجهت بنیاد و یا گوشه بر نمی دارند و پارچهای عظیم خشتکاری که بجهت آتش شدیدترین تا بحد گداخته‌گی سوخته پس این پارچها بر سر خرابه بت‌خانه بیل که بروی دست قدرت خداوند دراز شده الحال با ترکیب دیگر نتوان ساخت و یا اینکه با عمل دست انسان معمور گردد * و برج بلند بابل که بعد از آن بت‌خانه گردیده یعنی همان برج که پراکنده‌گی مردم را مشاهده کرده است خودش تا بطبقه آخرین بنی آدم علامت دائمی از تکبری و ابلهی انسان و نیز نسبت بقضای الهی مصدق قول الهامی شده چونکه بزرگترین عمارات بابل الان خرابه عظیم و بی مصرف شده که قول خداوند در باره بیل بنهایت تمام وقوع یافته است * و ایضا در قول نبوت الهامی فرموده که * مَرودت شکسته شده * و بدانکه مَرودت اسمی و یا لقبی مخصوص پادشاهان و سروران بابل بوده چون در قول مقدس دو باره نام مذکور مرقوم گشته یعنی در آیام اشعیاه پیغمبر مَرودت بلدان ابن بلدان پادشاه بابل بوده و دیگر در آیام یرمیاه پیغمبر پادشاهی اویل مَرودت نام در

(۴) نقشِ برجِ نمروود در زمینِ نابل



Copyright © 1994

بابل سلطنت مینمود و چون در قول الهامی مَرودک همراه بیل و یا بت‌خانه بیل مذکور شده و دیگر چون بلاهای ایشان بیک دیگر شباهت دارند که یکی خم و خراب و دیگری پاره پاره شده پس از طریق عقل میتوان تصور کرد که مَرودک اسم عمارت مشهور دیگر در بابل بوده است و چون این اسم لقب پادشاه شده خصوصاً اوایل مَرودک که در ایام یرمیاہ نبی در آنجا سلطنت نموده پس گاهی باشد که آن پیغمبر بوساطت نام مذکور اشاره بقصر شاهانه میدهد * و بت‌خانه مذکور عقوبت را دیده که گاهی جای عبادت دروغ و فاسق بوده که قبائل را مفسد و پریشان گردانیده بود پس گویا در مرتبه دویم قصر ظالمان که بنی اسرائیل را ظلم کرده نفرین را یافته و ظاهراً خرابه عظیم که اعراب او را مَوجَلَبَه میخوانند ویرانه‌گی قصر شاهانه بزرگ بابل میباشد * و بدانکه پادشاهان بابل که قصر شاهانه خیلی بزرگ و مضبوطاً داشتند که بزرگ‌تر ایشان سه باب دیوار قلعه در اطراف داشته و در میان ایشان جای وسیع بوده و وقتی که دیمتریوس پادشاه مسطور غفلتاً بابل را گرفته پس یکی از قصرین مزبور را ناگهان فتح نمود و قشونش را بیرون نموده پس هفت هزار نفر لشکر خود را در همان قصر گذاشته و لیکن قصر دیگر را نتوانست مستخر نماید پس از این احوالات که سیصد سال بعد از تاریخ الهام قول مذکور باشد عظمت و مضبوطی آن قصرین بسا آشکار و ظاهر میشود و از سختی معموریت این قصرین اعتبار توان کرد که مدت زمانهای طولانی بماند و لیکن هرگز عمارتی نبود که بزرگواری و جلال قدیمش با ویرانه‌گی الانش بیشتر بر عکس یک دیگر باشد آنکه خرابه مذکور سرای مجلل و معظم بابل بوده و علامات از دیوارهای اطرافش البجال مانده و با احوالات دیگر ظاهراً تل مذکور خرابه آن قصر شده و لیکن پاره پاره شده زیرا بر گردید که گرد اطراف خرابه مزبور تخمیناً نصف میل و بلندیش تخمیناً چهل زرع باشد و لیکن تل ویرانه گشته است که هیچ کدام از

حصه‌هایش دیگر نتوان شناخت بلکه مکانِ اوطاقهای شاهانه‌اش کمین‌گاه جانوران وحشی و حیواناتِ هولناک شده که در آن ویرانه غریب زده و دیگر اژدها و حشراتِ زهردار در خراباتِ مذکور بسیار اند و تلّ مذکور بجهتِ هوا و بادش پشته پشته شده و در بعضی جا که چند سیلابِ باران یگی گردیده پس گودهای عمیق در تلّ کُنده که فی الواقع موافقِ قولِ الهی بعالمِ غیب و به اطرافِ سیاه‌چال سرنگون گردیده است * و باز در قولِ الهامی فرموده که دیوارهای عریضِ بابلِ بالمره شکست خواهند شد * و دیوارهای مذکور چنانچه مؤرخانِ قدیم نقل کرده اند آن قدر عریض بوده که شش عدد عرّاده را در یک صف در پهلوی یگدیگر بر سرِ دیوار توانستند راند و یا اینکه یک عدد عرّاده که چهار اسب داشته بر روی سرِ آن دیوار توانست گردش کرده و برگردد و این قلعه عظیم یک هزار سال و بیشتر بعد از اعلامِ قولِ مذکور مانده و مدتِ مدیدی بعد از اظهارِ قضایای الهی در خصوصِ هلاکتِ ایشان * پس آن دیوارها در میانِ هفت عجیباتِ دنیا شمرده شده پس محو شدنِ قلعه عظیم مزبور بنهایتِ تمام غریب نضوده و مینماید و هر چند علامات از دیوارِ مسطور تا به ایامِ سیدِ هجری بلکه بیشتر مانده بود الان بالمره تمام گشته که گویا خشتِ معموراتش را بجهتِ بنای شهرهای دیگر برده باشند تا اینکه فی الواقع موافقِ قولِ الهامی این دیوارهای عریض و مضبوط بالکل شکست و تمام گردیده است * و دیگر فرموده که * بابلِ محملِ حیرت شده که هر کس از او عبور کند حیران خواهد شد * و بدرستی ممکن نیست کسی تفکر کرده و ملاحظه نموده که بابلِ پیشتر چه بوده بی آنکه اشفته‌گی باو عارض شود و باین مضمون دو نفر مسافر احوالِ باطنی خودشانرا اظهار نموده اند که یکی ایشان گفته که در وقتِ داخل شدنم بجای دروازه بابل پس وهمی که بشرح و بیان نیاید بمن عارض گشته و دیگری گفته که در ملاحظه عظمت و ویرانه‌گی آن خرابها هیبتی بردش غالب آمد *

و بَتَّكِ تَمَامِيءُ زَمِينٍ چونکه مقطوع و منکسر است و در میان طوائف بابل چگونه ویران گردیده است چون فِي الْوَقَعِ قَصْرَهَائِي وَيَّ بَتَّهَائِي شکسته مبدل گشته و کوچهای معموراتش سلسله‌های طولانیء تلها گردیده تخت دارالسلطنه روی زمین بر خاک پایمال شده تبدیل کلی یافته است پس آواز جمعیتش مانند خاموشیء قبر ساکت شده و انبارها و خزائن بی انتهایش بآمره ناپدید گشته و زندانهای اسیرانش نابود گردیده و سلطنت و جلال و شوکت بی نظیرش بمغاره‌های جانوران هولناک و حشرات سم‌دار مبدل شده و خراباتش خشک و لجن گردیده و کثرت بت و بت‌خانه‌اش بآمره غارت و خراب گردیده پس آیا هر قصد خداوند بر خلاف بابل فِي الْوَقَعِ معمول نگشته و چون در خصوص مقدمات مسطور بیانات این قدر آشکار بوده پس کدام يك از بنی آدم رَدِّ سَوَالِ جناب باریرا تواند نمود که در قول الهامیء نَبَوِي فرموده * * این را کیست که از آیام قدیم آشکار نمود و از ازل بیان کرده است آیا من که خداوندم نبوده است که سواي من خدای غیری نیست * بلی آخررا از ابتدا و چیزهایی که از آیام قدیم واقع نشده اعلام نموده میگویم که تدبیر من اثبات خواهد شد و تمامیء مشیت خودرا بجا خواهم آورد * و فِي الْحَقِيقَةِ تَوَارِيخِ بَنِي آدَمِ مقدمات دیگررا مانند کیفیات بزرگواریء قدیم و ویرانه‌گیء الانیء بابل بیان و مرقوم نساخته که در باب حقیقت اقوال الهامی حجت و برهان شود پس ظالمان و منافقان ترسیده تفکر و توبه کرده انصافرا نمایند و ایمان بیاورند *

باب دهم در حوادث شهر صور

بدان که دارالسلطنه صور که بزرگترین شهر از شهرهای بلاد فنیکیه بود در کنار مشرق بحر اَبیض که سمت مغرب شام باشد وضع داشته گویا از برای دنیا بندر و بازار قدیم بوده است و جمعیتهای بسیار را از برای سکون بولایتهای دیگر و دور میفرستاد و شهر مذکور وسط و بندر تجارت بوده و کشتی رانی خیلی زیاد داشت و صنایع و علوم را پرورش میداد پس گویا اهل صور از تمامی اهل زمین ساعی و زیرکتر بودند در زمان بزرگواری و استعلایش پس صور از تمامی شهرهای قبائل خود سبقت یافته و مملکت کرّنج که گاهی حریف و دشمن دولت روم قدیم بوده از جمعیت اهل صور بهم میرسید و چون این بندر قبائل زمین بمرتبه بزرگواری و قدرت خود رسید که یک صد و بیست و پنج سال بلکه بیشتر قبل از هلاکت شهر قدیم صور باشد پس در آن ایام اشعیاه پیغمبر ویرانه گوی مقرر وی را پیش فرموده و بدانکه شهر قدیمش که بر کنار دریا افتاده با دست قدرت بخت النصر پادشاه بابل خراب شد و اهلس صور تازه را در نزد آن مقام در جزیره بنا ساختند و چون هر دو شهر همان نام و حصه همان مکان را داشتند و از همان قبائل بنا شده پس اعلام قول الهامی بقضایای هر دو مشتمل می شود و تکبر و شرارت اهل صور و شادی ایشان در باره بلاهای بنی اسرائیل و بی رحمی را که نمودند و پریشانان قبائل مذکور را مثل بندهگان میفروختند پس این احوالات سبب ظهور عقوبات شهر مذکور شده یعنی جهات وقوع و مکاشفات قول الهامی در باب قضایای صور که دید و در قول الهامی تمامی کیفیات صور را پیش

فرموده و حَزَقِيلُ پدغمبر عقوبت شهر مزبور را پیشتر اعلام ساخته و حقیقتِ احوالات را با جزئیات پیش گفته تا آنکه همین شهر که پیشترها مقبولیت کامل داشته مکانی گردیده که در آنجا صیادان دامهای خودشان را گسترده اند یعنی ایامی که سنگ و چوبِ عمارات عالیّه آن در میان امواج دریا انداخته شد و خاک و غبارش هم از محلّش گویا رو بیده شده بود و در آنجا تاجران بمرتبه سروران بدولت خودشان فخر و غرور میکردند و طلا و نقره خود را جمع می نمودند و مقدماتِ غریبه که حَزَقِيلُ نبی و پدغمبران دیگر در باره صور پیش فرموده اند هر چند بعضی از مردان بی تفنیش آن کلمات را از راه بلند پروازی خیال شمرده اند فی الواقع عین حقیقت بوده است و دیگر قول مقدّس با دقت تمام احوالات آن شهر را اظهار ساخته و عکسِ حالت قدیمی آن را با حالتِ الانی نمایان کرده پس اقوال الهامی در خصوص مسخر شدن و ویرانه گی شهر مزبور بیشتر و اشکارتر بوده از آنکه تاریخ نویسان در باره احوالات آن شهر نوشته اند قبل از ایامی که اسکندر ذوالقرنین ویرا محاصره و مسخر نمود و پدغمبر مسطور از آیه اول تا پنجم فصل ۲۵ نبوتش مرقوم ساخته که * * کلام خداوند بدین مضمون بمن رسید (۲) که ای فرزند آدم از آنجائی که صور بر ضد اورشلیم به خه خه گفته است آنکه درهای اقوام بود شکست یافته است بمن گردش میکرد و چونکه خراب است من مملوّ خواهم گردید (۳) بنابراین خداوند خدا چنین میفرماید که ای صور اینک من بر ضد تو ام و طوائفِ عظیمی را چنانی که دریا تلاطمش را زیاد میکند بر تو هجوم آور خواهم ساخت (۴) که ایشان حصارهای صور را خراب و برجهایش را سرنگون خواهند کرد و من خاکش را از آن خواهم رفتم و آنرا بصخره مصقل تبدیل خواهم نمود (۵) و در میان دریا محلّ گسترده دامها خواهد شد زیرا خداوند خدا میفرماید که من فرموده ام و از برای طوائف بجهت یغما خواهد بود * و موافق قول مذکور پس نخستین از قبائل بسیار که

بمخالفتِ صور بر آمدند کلدانیان یعنی اهلِ بابل در سلطنتِ بخت‌النصر بودند و بی آنکه احوالات و یا نتیجه آن محاصره مکتوب گشته پس در تواریخ همین مرقوم شده که محاصره مسطور سیزده سال طول کشید و این زمان طولانی با اقوال دیگر حزقیل نبی موافقت دارد که در آیه ۱۸ فصل ۲۹ نبوتش فرموده که * * * نَبُوکَدْنَصْرُ یَعْنِی بَخْتِ النَّصْرِ پادشاهِ بابل لشکرِ خود را بر ضدِ صور مرتکبِ خدمتِ شدید گردانیده است که هر سر طاس و هر کتف پست‌کنده شده است مع هذا بسببِ صورِ خصوصِ خدمتی که بر ضدش نموده بود نه خودش و نه لشکرش به اجری رسیدند * و پیش بینی پیغمبر هرچند بتأخیر بیفتد لیکن بی نقص و قصور واقع میشود بلکه بطریقِ روشن از برای زمانهای آینده و کیفیاتِ شهرِ مذکور هویدا میگردد چه آن نیز وقت نرسیده که کلامِ خداوند در باره صور با انجام برسد بلکه حالتِ اعلی و ادنی قضاای آن شهر را قول الهامی معلوم ساخته است و ذوالقرنین با طوائفِ یونان مدتِ دو بیست و هفتاد سال بعد از فتحِ بخت‌النصر بمخالفتِ شهر مذکور بر آمده و در باره وی اقوال الهامی را بوقوع آورد چنانچه دو نفر تاریخ نویس آریان و کرطیوس نام شهادتِ معتبر داده اند چون ایشان حکایتِ اسکندر و محاصره صور ثبت کرده اند بنحوی که هردتس و زینوفون تاریخ نویسانِ یونان احوالاتِ کبی خسرو و گرفتنِ بابل را مرقوم ساخته اند و از مقدماتی که در تواریخ مرقوم گشته پس محاصره و مستخر شدنِ صور غریب می باشد چون ذوالقرنین غضبناک شد که محض یک شهر بسبقتِ فتح و ظفر او مانع شود و بجهتِ قتل رسیدنِ بعضی از سربازهایش به خشم آمده و از شهرت و جلالِ خود ترسید پس هرچند لشکرش از فتح شهر ناامید بودند لیکن بقصدِ فتحِ محاصره نموده و بنا بر این که شهر تازه صور بر روی جزیره افتاده و از خود زمین نیم میل مسافت و دیوارِ قلعه اش تخمیناً چهل زرع بلندی را داشته پس تدبیرِ ذوالقرنین در بابِ شهرِ مذکور بدین طریق قرار

گرفت که بندي از زمين تا بجزیره بگشند و در اين خصوص خرابه‌هاي صور قديم بکار آمده و ليکن چون اهل شهر حصه بند مذکوره را که از چوب بود سوختند و طوفان دريا که اتفاق افتاد باقی آن بند را خراب و مستغرق کرده پس جد و جهد تازه و بسيار اوضاع بجهت معموريت بند مزبور باز ضرور شد آخر الامر اسکندر بند را تمام ساخته پس شهر مذکور را گرفته بالمره خراب گردانيد و قول الهامی مذکور چنانچه در فصل ۲۶ حزقیل از آیه ۴ و غیره مرقوم است وقوع یافت يعنی * * * ايشان حصارهاي صور را خراب و برجهايش را سرنگون خواهند کرد و من خاکش را از آن خواهم رفت و آنرا بصخره مصلی تبدیل خواهم نمود (۱۲) و دولتت را يغما و امتعه تجارتت را غارت خواهند نمود و دیوارهایت را سرنگون و خانه‌هاي مرغوبت را منهدم خواهند کرد و سنگهایت و درختهایت و غبارت را در میان آنها خواهند گذاشت (۲۱) و من ترا محلّ ترس ناکی گردانیده نيست خواهی شد خداوند خدا میفرماید اگرچه تجسس کرده شوي مع هذا دیگر هرگز یافت نخواهی شد * و بدرستی خرابه‌هاي صور قديم بجهت بند مذکور بدريا ریخته آلاں خود مکانش معلوم نيست و اسکندر شهر مذکور را گرفته حکم داد که آتش زده سوختند و پانزده هزار نفر از اهل صور بجهت کشتي خلاصي یافتند و بغير از آنانی که بي رحم مقتول شدند پس سي هزار نفر از ايشان در بنده‌گی بفروش رسیدند و هر کدام از اين مقدمات صد ساله‌اي قبل از اين واقعات در قول الهامی اعلام گردیده مثلاً (در آیه ۴ فصل ۱ زکریا است که) * اینک خداوند وي را اخراج نموده دولتت را بدريا خواهد انداخت و خود او بآتش سوخته خواهد شد و باز (در آیه ۱۸ فصل ۲۸ حزقیل) * * * پس از میانت آتشی را بیرون میآورم که ترا خواهد سوخت و ترا بر روی زمين در نظر تمامی بیننده‌گانت بخاکستر خواهم انداخت و دیگر از آیه ۱ فصل ۲۳ اشعیا * ای ساکنان جزیره به ترشیش بگذرید و واویلا نمائید و هم (در آیه ۸ فصل ۲۸ حزقیل است) که *

ترا بجاه فرود خواهم آورد که بصرگ کشته شده گان قلب دریا خواهی مرد *
و ایضاً در خصوص شهر بزرگترین تجارت که در آن ایام در دنیا بود یعنی
صوّر که تاجرهایش بمرتبّه سروران و سوداگرانش بمنزله نجبای زمین بوده
اند پس در باب وی در آیه ۱۴ فصل ۲۱ همان نبوت از راه تأکید باز مرقوم
است که * من ترا بصخره مصفیّ مبدل گردانیده مقام گسترده دامها خواهی
شد و بار دیگر تعمیر کرده خواهی شد زیرا خداوند خدا میفرماید منکه
خداوندم فرموده ام و اما صور هر چند از اهل پیشینش محروم شد لیکن این
شهر در مدت قلیل باز آباد گشته و بسیار تجارت نیز بهمرسانید و در ایام
تواریخ مسیحی جمعیتش بسیار و بهره مند بوده اند در زمان حواریان در
شهر مذکور بسیاری از تابعان حضرت عیسی بوده و هیکل خوشنما و کلیسیاهای
کنیر در همان شهر معمور کرده بودند آنگاه کشیش بزرگ صوّر مرتبه اول را
در زیر حکومت خلیفه اورشلیم داشته پس تجارت مذفعت آن شهر موافق
قول الهامی در راه خداوند هدیه گردید و در صد ساله هفتم از تواریخ
مسیحی که صد ساله اولین هجرت باشد پس لشکر اعراب صورا
گرفتند و تخمیناً پانصد سال بعد از آن واقعات عساکر فرنگستان بجهت
اورشلیم در آن بلاد جنگیده شهر مذکور فتح نمودند و در آن ایام بندر بزرگ
تجارت بوده است و بعد از آن کیفیات طائفه مملوک که در مصر سلطنت
می راندند آرا مدتی تصرف نموده پس الان زمان سیصد سال می باشد که
عثمانیان بروی مسلط شده اند و اما بسیار شهرها و ولایات که بجهت بی رحمی
و ظلم عثمانیان ویران گشته صور نیز خلاصی را نیافت بلکه ویرانه گی آن بلاد
بدین طریق در قول الهامی اعلام شده دو هزار سال قبل از آنکه سلطنت
طائفه مذکور وجود داشته و باوجود اینکه در این زمان مکان مزبور مدت
قلیل از تعدی ایشان رهای یافته و کمی آباد شده لیکن چنانچه مسافران
گواهی داده اند پس تا جزئیات قول الهامی در باره شهر مسطور وقوع یافته

است و يك نفر مسافر در این باب گفته که در این مقام چیزی شبیه به جلال و بزرگواری قدیم شهر مزبور مطلقاً پیدا نیست بلکه بغیر از دیوارهای شکسته و ستونها و طاقهای خراب چیزی دیگر بنظر نیآمده و ساکنان الانش چند نفر فقراي پریشان می باشد که در طاقها ساکن شده اکثراً بواسطه صیادی زنده گانی می کند و گویا پروردگار در آنجا بطریق گواهی ایشانرا نگاه داشته که چه طور حق تعالی قول خود را در باره صور واقع گردانیده است و مسافر دیگر گفته که بندرگاه صور الحال خیلی کوچک و بجهت ریک و خاشاک آن قدر معدوم شده که زورق صیادان با مشکلی داخل می شود تا دامهای خودشان را بر بالای سنگها و خرابه ها بخشکانند و ولنی مناقق مذکور بعد از آنکه برزگواری صور و هلاکتش را نقل کرده پس گفته که تبدیل احوال و یا بی رحمی یونانیان و اعراب و عثمانیان الهامات غیبی را در باره شهر مذکور واقع گردانیده و در عوض تجارت قدیم و بزرگیش پس الان صور دهی پریشان شده که بغیر از فروختن چند جوال غله و پنبه تجارت دیگر را ندارد و بغیر از يك نفر سوداگر یونان که بطریق مشکل از برای اهل خانه خود گذران را یافته پس تاجر دیگر در آنجا نیست تخمیناً موازی پنجاه و یا شصت خانوار مسکین در آنجا می باشد بواسطه محصولات زمین کوچک خودشان و صیادی قلیل گذران می نمایند و مسافر دیگر احوالات صور را چنین بیان کرده که سنگی برای خشکانیدن دامهای صیادان شده است و بدانکه تفاوت ندارد که به چه سبب و به چه واسطه اقوال الهامی مذکور وقوع یافته چون باعث آن احوالات چنانچه خود مقدمات هر دو از عقل انسان بعید میباشد شك نیست که آن اقوال بی کم و زیاد وقوع یافته پس قول الهامی صادق و محقق میباشد و هر چند انسان باین فرمایشات توجه نکرده لیکن هیچ فکر و فراست آنها را نتوان رد نمود *

باب یازدهم

در حوادث زمین و قبيله مصر

بدان که ولایت مصر از قدیم‌ترین و قوی‌ترین ممالک قدیم بوده و تا بحال مسافران بتماشای علامات بزرگواری و قدرتش بآنجا رو آورده میروند و هیچ قبيله خواه از ایام قدیم و یا تازه مانند اهل مصر چنین عمارات عالی و مستحکم را نساخته اند و نشانی از دولتهای قدیم دیگر در میان ویرانه‌گی شهرهای ایشان با اشکال یافت میشود پس معمورات کندهای هرمان که مانند کوه می‌نماید بنا شدن آن بلا تاریخ بوده الان باوجود گردش فصول بی شمار در حالت خود مانده اند * و سلسله سلاطین مصر از هر سلسله دیگر که مرقوم گشته قدیم شده اند و هیچ مملکتی چنین سلسله طولانی پادشاهانرا نداشته است و علم و حکمت اهل مصر بمرتبه ضرب‌المثل رسیده و شهرها و جمعیت بلاد مذکور بنهایت تمام کثیر بوده اند زراعت و محصولاتش بمرتبه رسیده که مصر به انبار دنیا ملقب گردیده * و ولایت مسطور گاهی بچند ممالک منقسم شده که بسیار از اوقات بچند ممالک قرب خود دست قدرت را یافته اند و اما باوجود آنکه پیغمبران نبی اسرائیل بزرگواری و جلال مصر را تمام دانسته لیکن پروا نمیکردند از فرمودن اینکه مملکت مزبور مسکین خواهد شد و هرگز خودشرا بار دیگر بر بالای قبائل فصل نخواهد دید و در این باب پس واقع شدن هر قول الهامی بادقت تمام از بهترین دلائل و براهین میباشد مشروط بر اینکه کل فرمایش مقدس از الهام الهی بوده باشد * و مملکت مذکور باعث ظهور بسیاری از اقوال الهامی شده که در ایام قدیم وقوع یافته و تا بهمین روز نیز ولایت مزبور هر نشان و علامتی را

دارد که اقوال الهامی در بارهٔ احوالاتش اعلام فرموده بوده مثلاً حَزَقِيلِ پيغمبر (در آیه‌های ۱۴ و ۱۵ فصل ۲۴ نبوتش فرموده که) * * مملکتِ پستی خواهد بود (۱۵) از سائر ممالک پستر خواهد شد و بارِ دیگر بر طوائف برتری خواهد نمود چونکه ایشانرا کوچک مینمایم تا آنکه دیگر بطوائف مسلط نگردند * و دیگر (مطابقِ ذیل از آیهٔ ۶ و غیره در فصل ۳۰) مسطور است که * * جاهِ قوتش فرود خواهد آمد (۷) و در میان زمینهای ویران شده ویران خواهند گردید و در میان شهرهای خراب شده شهرهایش [خراب] خواهند بود (۱۲) و رودبارها را خشک گردانیده زمین را بدستِ مفسدان خواهم فروخت و منکه خداوندَم میفرمایم که زمین و پریش را بواسطهٔ اجنبیان ویران خواهم نمود (۱۳) خداوند خدا چنین میفرماید که بتهارا نابود خواهم گردانید و صنم‌هارا از نَف استیصال خواهم نمود که بارِ دیگر از زمینِ مصر سَلْطانی نباشد و خوفرا در زمینِ مصر خواهم انداخت * (و همچنین در آیهٔ ۱۵ فصل ۲۲ همان پیغمبر است که) * * زمینِ مصر را بحدی ویران میگردانم که زمین از مملویش تهی خواهد گردید و زمانی که همه‌گی ساکنان در آنرا مضروب میسازم خواهند دانست که خداوند منم * و بدانکه ولایتِ مصر تخمیناً سیصد و پنجاه سال قبل از تاریخِ مسیحی بِالْکَلِّ بدولتِ ایران مطیع گشته و بعد از آن ذوالقرنین اورا مستخر نموده پس مدتِ دو بیست و نود و چهار سال در زیر سلطنتِ سلسلهٔ پادشاهانِ پَتُولَمِي نام که از اهلِ یونان بوده تا تخمیناً سی سال قبل از تاریخِ حضرتِ مسیح ولایتِ مزبور از نوابِ دولتِ روم گردید پس مدتِ طولانی بدولتِ مذکور مطیع شده اولاً بخود پای تخت روم و من بعد بحکمرانانِ کَنَسْتَهْطَنْدِل یعنی اسلامبول اطاعت کردند تا آخر الامر در سالِ بیست و یکم هجرت لشکر اسلام بر وی غالب آمده و سلاطین از قبائلِ عرب در آنجا سلطنت راندند تا آنکه سالِ ششصد و چهل و هشت هجری طائفهٔ مملوک سلاطین عرب را معزول ساخته خودشان به

مصر تسلط یافتند و اصل طائفه مزبور از بندهگان بیگانه که اکثر ایشان از بلاد گرجستان بودند پس حکومت ایشان از سلطنت هر ولایت بیشتر غریب و بی نظیر شده چون هر حاکم که در پی دیگری بمرتبه تسلط تمام میرسید از سلك بیگانهگان و بندهگان بوده و هیچ پسر پادشاه پیشین و یا از متوطنان مصر جانشین پادشاه گذشته نگشته بلکه از میان گروه بندهگان و بیگانگان حاکم و پادشاه تازه اختیار میگردد و در تاریخ نه صد و بیست و سیوم هجری پس دولت عثمانیان بر طائفه مملوک غالب آمده و لیکن طائفه مذکور پرمعزول نشدند و هر پاشا که از طرف خواندکار در مصر حکومت رانده ظالم و بیگانه بوده است و در تمامی این زمانها هر طغیان و جد و جهد را که اهل مصر بجهت خلاصی و ولایت خودشان کرده اند و یا برای اینکه حاکم از متوطنان آن زمین باشد عبث شده و بسیار از اوقات کسانی که این مبالغه را نموده اند هلاک گشته اند و چون احوالات مصر در تواریخ دنیا چذین مشهور بوده که ایراد در آن خصوص نتوان گرفت و لیکن این مصنف حقیر وصف کردن قضایای آن زمین و حکایت حکومتشرا و گذاشته بشهادت و گواهی آنانی که هیچ منافقی هم آن نقل را خلاف و مشتبه ندانسته مثلا در باب مصر گبون و ولنی مذکور بدین مضمون گواهی داده اند و ولنی گفته دو هزار و سیصد سال قبل از این ایام پس متصرفان ولایت مذکور معزول شده پس زمینهای حاصل خیز آن ولایت را قبائل ایران و یونان و روم و عرب و گرجی و عثمانی غارت نمودند و طائفه مملوک که بطریق بندهگان بجهت قشون خریده شده بودند پس این طائفه بعد از زمان قلیل سلطنت را از دست سلاطین آن ولایت ربنده از میان خودشان حاکم و پادشاه را اختیار کردند و اگرچه قرار یافتن ایشان در سلطنت مقدمه غریب بوده لیکن ماندن ایشان در حالت سلطنت عجیب ترمی نمود چون طائفه مزبوره جمعیت خودشان را بجهت بندهگان تازه بر قرار میداشتند و در

بابِ ظلم و نظام قواعد مقرر ساخته بودند حتی هر چیز که مسافر ملاحظه و یا استماع می نماید این احوال می فهماند که این ولایت زمین بندهگان و ظالمان میباشد * و گبون نیز مرقوم ساخته که قواعد دولتی از این بیشتر ناحق و بیهوده نمی شود که اهالی ولایت خودشان را در زیر سلطنت و ظلم گروه بیگانهگان و بندهگان انداخته باشند و لیکن حالت مصر در مدت پانصد سال و بیشتر همین شده و سلاطین بزرگوار ایشان از گروهان تاتار و چرکس بوده و بیست و چهار نفر حاکم که در بلوکات مصر حکومت میرانند پس جانشین ایشان پسران خودشان نبوده بلکه از بندهگان ایشان می شدند * و حکایات و نئی و گبون در این باب همین است پس پیغمبران قدیم این حالات را پیشتر بدین مضمون اعلام نمودند که * خداوند چنین میفرماید که زمین مطابق فوق پریش را بواسطه اجنبیان ویران خواهم نمود * * که بار دیگر از زمین مصر سلطانی نباشد و ایضاً مملکت پستی خواهد بود بلکه از سائر ممالک پستر خواهد شد * و بعد از گذشتن دو هزار و چهار صد سال از تاریخ قول مذکور پس مسافر منافع و نئی مزبور احوالات ولایت مذکور را دیده و بدین مضمون بیان کرده یعنی که در ولایت مصر گروه نجیبان و ملایان و تاجران و صاحبان ملک بغیر از ظالمان نمی باشند بلکه در هر جا مسافر صورت آشفتنگی و طمع و ظلم و ذلت در ساکنان مصر می بیند و نادانی تمام که ساکنان آن ولایت داشتند پس آن جهل نگذاشته که سبب پریشانی خودشان را فهمیده چاره بیابند و جاهلیت در هر مرتبه ساکنان آن زمین قرار گرفته و بهر علم خواه از اخلاق و خواه از صنایع خیلی تأثیر نموده و صحبت مجلسهای ایشان چیزی نبوده مگر در خصوص مغشوشی و حقارت دولت و جریمها و چوبکاری و قتل و دیگر در آنجا مقصر هم بطریق ظلم بقتل میرسند * و مسافران دیگر گناهان فاسد آن قوم را بیان کرده که گویا اخلاق ایشان بالکلیه فاسد میباشد و در باب ویرانهگی ولایت مزبور پس بدان که